

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فرامرز دادور
فرستنده: علی کاظمی - ایران
۰۲ نومبر ۲۰۱۶

جایگاه جنبش های اجتماعی و سازمانهای سیاسی در اپوزیسیون

امروزه در سراسر جهان، مردم برای بهبودی زندگی در تمام ابعاد اجتماعی مبارزه می کنند. در کشورهای پیشرفته و نسبتاً آزاد و دموکراتیک، ابعاد کنش های اجتماعی متنوع تر بوده، مردم در حیطه های سازمانهای سیاسی و همچنین در گروه های درگیر با مسائل محدودتر اجتماعی، از جمله جریانات حقوق بشری و مدافع محیط زیست، فعالیت می کنند. واقعیت این است که در جوامع طبقاتی سرمایه داری، حتی در نوع مدرن تر و آزادتر آن، صاحبان قدرت و ثروت و شرکت های اقتصادی قادر هستند که در مناسبات سیاسی دخالت هژمونیک داشته، به نفع کاندید های مورد نظر خود برای "انتخاب" به مسئولیتهای اداری عمل کنند. نظام انتخاباتی از ظرفیت و اعتبار دموکراتیک کافی جهت تعیین نمایندگان واقعی مردم برای پیشبرد خواسته های حق طلبانه توده ها به ویژه جمعیت کارگری، زحمتکش و محروم برخوردار نیست. با اینحال، در برخی از مقاطع تاریخی و با ظهور شرایط ویژه، توده های مردم توانسته اند که در عین استفاده از اهرم های انتخاباتی در اوضاع سیاسی و اجتماعی تأثیر سرنوشت ساز بگذارند. در سه دهه اخیر در امریکای لاتین و در سالهای اخیر در برخی از کشورهای اروپایی (ب.م. یونان، اسپانیا و پرتغال)، شخصیتها و جریانات مترقی امکان یافته اند که با رأی مردم به نهاد های سیاسی برای مدیریت (ب.م. پارلمان، شورای شهر و ..) راه یابند. در این رابطه، سازمانهای سیاسی و احزاب نقش مؤثری داشته اند. جنبشهای اجتماعی نیز در مبارزات خود تأثیر قاطعی در مناسبات توزیع قدرت در جامعه می گذارند. در مقایسه با سازمان های سیاسی، خصلت فعالیتها در جنبشهای اجتماعی قابل انعطاف تر بوده، اهداف آنها، لزوماً، دگرگونی رادیکال در تمامیتی از مناسبات اجتماعی نیست و فعالیت آنها، اغلب جهت بهتر نمودن وضعیت زندگی، به ویژه برای توده های زحمتکش در حوزه های اجتماعی و از جمله برای تحقق مطالبات کارگری، برابر حقوق زنان، بهبودی محیط زیست و رعایت حقوق بشر می باشد. در عین حال واقعیت این است که فعالان در این جنبشها و جامعه مدنی، نهایتاً، نیروی اصلی را برای ایجاد دگرگونی بنیادی اقتصادی و اجتماعی در هر جامعه تشکیل می دهند. در برخی جوامع دموکراتیک تر (به ویژه در غرب) که به دلایل مختلف و از جمله وجود هژمونی فرهنگی سرمایه داری (ب.م. مصرف گرایی و سودجویی فردی)، توده های مردم به مسائل سیاسی علاقه مندی خاصی نشان نداده در فعالیتهای حزبی کمتر شرکت می کنند، جنبشهای اجتماعی که حیطه فعالیت آنها بیرون از حوزه سیستم رسمی سیاسی است، توانسته اند در جذب مردم به مسائل اجتماعی و تقابل با قدرتهای حکومتی و اقتصادی، سهم بیشتری داشته باشند.

یک نمونه از جریان‌ات مبارز غیر حزبی، ظهور جنبش "زندگی سیاهان هم اهمیت دارد" در امریکا است که در سالهای اخیر در واکنش به سیاستهای سرکوبگرانه و سازمان یافته ارگان های حکومتی علیه بخش های زحمتکش و محروم جامعه در کل و به ویژه خشونت عریان پولیس علیه سیاهان و سایر اقلیت ها (ب.م. بخش هایی از جمعیت با پیشینه لاتین، اسلامی و بومی/سرخپوستی)، شکل گرفته است. طبق نظر یکی از اندیشه پردازان اجتماعی، *براین پی جونز*؛ در این دوره "دستگیری های توده ئی"، امریکا در میان کشور های جهان، جایگاه اول را به تعداد جمعیت دارد و تقریباً ۲.۳ میلیون که یک میلیون آنها افریقائی امریکائی هستند، در زندان به سر می برند (مانتلی ریویو، سپتمبر ۲۰۱۶: ص ۲). با این که مبارزه از جانب جنبشهای مدافع برابر حقوقی برای سیاهان در سالهای ۶۰ و ۷۰، باعث گردید که زمینه های سیاسی جهت پیروزی انتخاباتی برای بخشی از فعالان افریقائی امریکائی به وجود آید، اما بعد از فروکش نمودن فعالیتهای این جنبشها (به دلایل مختلف) در سالهای بعد، برای ممانعت از تعمیق مطالبات عدالتجویانه، سیاستهای سرکوبگرانه حکومتی و خشونت پولیس علیه محرومان، اقلیتها و سیاهان افزایش یافت. امروزه در امریکا به مانند دیگر جوامع، پولیس و دیگر نهاد های انتظامی، در راستای حفظ نظام و قوانین حاکم، همچون پاسدار نظام موجود عمل می کنند. واقعیت این است که با توجه به وجود فاصله طبقاتی و اختلاف فاحش در جایگاه قدرت بین طبقات و اقشار گوناگونی جامعه، بخش عمده قهر حکومتی متوجه توده های محروم و به ویژه سیاهان است.

در واقع، نبود تشکل های سیاسی نیرومند (کارزار انتخاباتی برنی سندرز که خود را سوسیالیست معرفی می نمود ادامه نیافت و گروه های رادیکال دیگر مانند حزب سبز از پایگاه اجتماعی اندکی برخوردار هستند) و در عوض، مؤثر بودن خصلت جنبشی برای پیشبرد اهداف محدودتر اجتماعی و طلب برای احقاق آنها در چارچوب نظام موجود، یکی از دلایل برای ظهور جنبش هایی مانند حرکت سیاسی ضد خشونت پولیس در امریکا بوده است. گرچه این جنبش ها دارای بدیل روشن و فرموله شده برای سازماندهی سراسری اقتصادی اجتماعی جامعه ندارند، اما پروسه پر تلاطم مبارزات برای مقابله با انواع ستمهای اقتصادی و اجتماعی و معضلاتی مانند تداوم نژادپرستی و خشونت پولیس، کمک نموده است که راه کار ها و اشکال جدید ارزنده ای (گرچه هنوز محدود) برای ایجاد دگرگونی های عادلانه اجتماعی در افق مطالبات مردمی قرار بگیرند. با اینحال، در اغلب مواقع، دست آورد های حاصل شده از مبارزات جنبشی، خصلت رادیکال و ریشه ئی نداشته، محدود هستند.

در امریکا، به خاطر وجود چندین دهه مبارزات از سوی جنبش های مدافع حقوق دموکراتیک و صنفی و از جمله طرفداران برابر حقوقی برای زنان، سیاهان و اقلیتهای ملی، دست آورد های قابل ملاحظه ای پدیدار گشته است. هم اکنون فعالیتهای ضد خشونت پولیس باعث برخی پیگرد های قانونی علیه عناصری در دستگاه انتظاماتی امریکا شده است. اما هنوز تا ایجاد دگرگونی های بنیادی مساواتگرانه در مناسبات اقتصادی و اجتماعی فاصله زیادی وجود دارد. نمونه دیگر، مبارزه از سوی جنبش ضد پروژه لوله کشی سراسری نفت و گاز در امریکا و کانادا (معروف به کی استون پایپ لاین) که نیروی اصلی آن را بومیان امریکائی (از جمله قبیله استندینگ راک سایوز که عمدتاً نگران تخریب در اقلیم، منابع آب معیشتی و مناطق مقدس مذهبی هستند) تشکیل داده، فعالان و کانون هایی مردمی در جامعه مدنی و برخی از مقامات سیاسی محلی تشکیل می دهد، در بخشی توانسته است که پروژه را در برخی از ایالات متوقف نماید. اما صنایع قدرتمند نفتی و نهاد های حکومتی مدافع آنها در دیگر مناطق جغرافیائی دست بالا را دارند و سرنوشت نهائی این پروژه ها هنوز نامعلوم است. جنبش های دیگر مردمی که حول محور مسائلی مانند ارتقای دستمزد، وضعیت اشتغال، مقابله با انواع تبعیضات اجتماعی و صلح طلبی شکل گرفته اند، نیز، به پیروزیهای اندکی دست یافته اند.

نکته مورد تأکید در این جا این است که تا وقتی که اپوزیسیون سازمان یافته از احزاب، جریانات و افراد چپ و مترقی، حول محور چشم انداز سیاسی و پلاتفرم مشخص جهت یاری رساندن به مبارزات توده ها برای مقابله با رژیم و ارائه بدیل های ساختاری و مضمونی کوتاه و دراز مدت در حیطه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شکل نگرفته باشد، جنبش رادیکال و ساختار شکن مردم از توانمندی لازم برای ایجاد دگرگونی بنیادی و پیروزی انقلاب دموکراتیک سیاسی برخوردار نخواهد بود. برای مثال در اسپانیا جنبش های اجتماعی و از جمله جنبش ام ۱۵ ملقب به ایندیگنادوز (خشمگینان) که در سالهای ۲۰۱۱-۲۰۱۳ فعال بود و اغلب فعالان آن بعداً اتحاد سیاسی پودموس را در جنوری ۲۰۱۴ تشکیل دادند، طی فعالیتهای خودبه خودی، غیر متمرکز، شبکه ای و بدون یک برنامه مدون سیاسی و اجتماعی، به این جمع بندی رسید که برای ایجاد دگرگونی های بنیادی و عبور از سرمایه داری، به ترکیبی از مبارزات جنبشی و حزبی نیاز بوده، در شرایط کنونی می باید در انتخابات دخالتگری نموده، به مثابه یک سازمان سیاسی به پلاتفرم نسبتاً مشخصی برای سازماندهی اقتصادی و اجتماعی برای جامعه مورد نظر مجهز باشد. هم اکنون پودموس و سایر جریانات چپ رادیکال با اتخاذ یک ستراتیژی واقع بینانه و درست، علاوه بر پیشبرد فعالیتهای فراپارلمانی جنبشی، در انتخابات سراسری و محلی نیز مشارکت دارند.

بدیهی است در کشور هائی (ب.م. اکثر کشور های خاورمیانه) که استبداد سیاسی حاکم بوده و از آزادیهای دموکراتیک خبری نیست، شرکت در "انتخابات" که تقریباً همواره فرمایشی و برای حفظ "مشروعیت" نظام های حاکم می باشد، بی معنی و نادرست است. اما در کشور های نسبتاً دموکراتیک، مهم است که در پرتو شناخت از ضرورت تاریخی برای ایجاد جبهه دموکراتیک و همچنین سوسیالیستی، بدون این که از نقش فعالیتهای خیابانی و فرا پارلمانی جنبشهای مردمی کاسته شود، اقدامات سیاسی انجام گردند. نمونه وجود همکاری گسترده در میان اپوزیسیون در شرایط دیکتاتوری، شکل گیری اتحاد عمل در میان اپوزیسیون در کشور تونس است که مردم برای دهه ها در زیر سلطه استبداد به سر می بردند و بخشی به خاطر وجود یک اپوزیسیون متحد، سکولار و متحد بود که بعد از پیروزی انقلاب سیاسی در سال ۲۰۱۱، تحولات تدریجی به سوی دموکراسی شروع شد. امروزه در تونس که دارای یک قانون اساسی دموکراتیک شده، به رغم وجود برخی دشواریها، سطحی از حقوق مدنی و آزادی هائی سیاسی حاصل گردیده، گرچه هنوز تا استقرار مناسبات غیر استثمار و انسانی فاصله طولانی وجود دارد، با این وجود جنبشهای اجتماعی و سازمان های سیاسی مترقی و چپ قادر شده اند که در فضای جامعه مدنی به طور علنی فعالیت کنند.

اما متأسفانه، در مصر وضعیت سیاسی به گونه ای دیگر به جلو رفته و تحت سلطه خونتای نظامی به رهبری جنرال عبدالفتاح السیسی که از امریکا و عربستان کمک های مالی و نظامی دریافت می کند، ارتجاع و اختناق سیاسی دوباره برقرار گردیده است. با توجه به این تجربیات جهانی، اما متأسفانه در میان اپوزیسیون مردمی ایران، هنوز قدمهای ستراتیژیک هوشیارانه که جنبش ها، احزاب، گروه ها و فعالان چپ و مترقی را حول محور پلاتفرم و برنامه های حامل افق هائی از ساختار های دموکراتیک سیاسی و موازین عدالتجویانه، برای پیروزی انقلاب و تعمیق آن در دوران گذار به سوی ایجاد جامعه ای آزاد و انسانی سازمان داده باشد، برداشته نشده است. به رغم این که تلاش هائی در میان گروه های چپ و همچنین سازمانهای دموکرات و مدافع برکناری جمهوری اسلامی شروع شده اما متأسفانه هنوز در شکل یک اتحاد سیاسی برانداز به حرکت در نیامده است.

در ایران، به خاطر سلطه نظام مستبد مذهبی و نبود فضای آزاد سیاسی برای فعالیتهای سازمان یافته از جانب اپوزیسیون، جنبش های اجتماعی از نقش ویژه ای برخوردار هستند. سیاست آنها که عمدتاً دستیابی به مطالبات دموکراتیک و نه لزوماً ایجاد تغییر رادیکال در ساختار و مناسبات کلان سیاسی و اجتماعی است، به هر حال در مجموع،

قدرت سیاسی رژیم را مورد سؤال قرار می دهد. برای مثال، فعالان در جنبش کارگری و معلمان توانسته اند که در مقابله با استبداد، بیکاری و محرومیت و حول محور موضوعات مرتبط با بهبود وضعیت اشتغال و کارمزد به کارزار های مؤثری دامن بزنند. تلاش برای ایجاد سازمان های سراسری بین گروه ها و اتحادیه های کارگری، حول محور مطالبات دموکراتیک و حرکت های تشکیلاتی نظیر آن در بین فعالان در جنبش زنان، حقوق بشری و اقلیتهای ملی و مذهبی که در دفاع از آزادی بیان، حقوق زنان، حق تعیین سرنوشت، حقوق مدنی و فرهنگی مبارزه می کنند، زمینه های کنشگرانه متعددی را برای متصل کردن فعالیتهای جنبشی با مبارزات متشکل اپوزیسیونی فراهم نموده است. البته با توجه به نبود آزادی های سیاسی در ایران، حرکت های همگرایانه در جنبش دموکراسی خواهی برای توانمند کردن اپوزیسیون رادیکال، عبور از جمهوری اسلامی، برقراری سطحی از دموکراسی سیاسی و ایجاد زمینه های اجتماعی مناسبتر جهت پیشبرد مبارزه برای تعمیق عدالت اجتماعی، از اهمیت بیشتری برخوردار است. در واقع، هدف قرار دادن استقرار دموکراسی سیاسی به مثابه قدم اول در افق اپوزیسیون رادیکال مردمی می تواند مرکز ثقلی برای پیوند زدن فعالیتهای در میان جنبشهای گوناگون مردمی و همچنین بین این جنبشها و سازمانهای سیاسی دمکرات و چپ، در گستره ای از اتحاد ها، چه دموکراسی خواهانه و چه رادیکال و سوسیالیست، در راستای چشم انداز سیاسی دموکراتیک و به موازات آن برای بخشی دیگر در اپوزیسیون، حول محور پلاتفرم سوسیالیستی، برای دوران پسا انقلاب، صفوف اپوزیسیون مردمی را منسجم تر نماید.

در واقع پرسش اصلی در اینجا این است که در صورت وقوع تظاهرات و اعتصابات عمومی، آیا فعالان و جریانانات مترقی و سوسیالیست لائیک و آزادیخواه چه نقشی می توانند در جهت پیروزی هدفمند انقلاب و برپایی ساختار و نهاد های دموکراتیک برای مشارکت مستقیم و غیر مستقیم مردم در انتخاب سرنوشت اجتماعی خود داشته باشند. گرچه بدیهی است که نهایتاً خود توده های مردم می بایست به شناخت لازم برای ایجاد جامعه انسانی تر و در آن راستا، نفی مناسبات ناعادلانه اجتماعی (ب.م. سرمایه داری) و ضرورت اقدام برای ایجاد دگرگونیهای بنیادی رسیده باشند، اما در عین حال، آنچه که به نقش فعالان و جریانانات طرفدار دموکراسی و عدالت اقتصادی برمی گردد، تلاش برای طرح ایده های سازنده اجتماعی و ترسیم موازین و ساختارهای مترقی و دموکراتیک است که در پروسه تحولات انقلابی به منزله راهنمود ها و خطوط ارزشی مورد استفاده جنبش های خود به خودی قرار گیرند. آنچه که به ایده ها و راهکارهای مبارزاتی، هماهنگی لازم سیاسی می بخشد، وجود یک اپوزیسیون گسترده مردمی است و برای شکل گیری و انسجام تشکیلاتی آن لازم است که در جهت انسجام مجموعه فعالیتهای مطالباتی جاری در جنبش های اجتماعی گوناگون (کارگری، زنان، ملیتها، محیط زیست، حقوق بشر، غیره) با مبارزات ساختار شکنانه از سوی اتحاد های اپوزیسیونی مختلف دموکراتیک و چپ که در برگیرنده مجموعه ای از سازمانهای سیاسی و دارای ستراتیژی سیاسی تنظیم گشته برای برکناری نظام حاکم و پلاتفرم مشخص برای سازماندهی دموکراتیک و عادلانه جامعه در دوران بعد از پیروزی انقلاب هستند، قدم برداشته شود.

در خاتمه و تأکید بر ضرورت یک اپوزیسیون رادیکال مردمی برای عبور از نظام جمهوری اسلامی و استقرار دموکراسی، مهم است به مبارزات کنونی جنبش ها در ایران توجه شود. اگر در جنبش کارگری، روزانه برای مطالباتی همچون افزایش دستمزد ها، تحقق بیمه بیکاری و حق ایجاد تشکل مستقل کارگری و در مخالفت با خصوصی سازی و قرار دادهای موقت مبارزه می شود. اگر در جنبش زنان تمرکز عمده مبارزات در جهت مقابله با قوانین تبعیض آمیز و ضد انسانی نظام حاکم و فرهنگ خشونت گرای مردانه بوده تلاش می گردد که برابری حقوقی و حداقل ارزشهای انسانی تحقق یابد. اگر جنبش ملیتها علیه ستم ملی، برای احقاق برابری حقوق ملیتها و برقراری ساختار سیاسی غیر

متمرکزِ فدرال و دموکراتیک مبارزه می کنند و اگر فعالان حقوق بشر، هنرمندان و فرهنگیانِ آزاده و منتقدان به وجود زندانی سیاسی، شکنجه و اعدام در ایران؛ شجاعانه به کارزارهای انساندوستانه ادامه می دهند و بسیاری از این فعالان اجتماعی بازداشت گردیده، در زیر فشارِ سیاسی قرار دارند و اگر دیده می شود که در میان تلاشگران و تجمع های گوناگون اجتماعی، بسیاری به همگامی و همبستگی برخاسته، در حمایت از فعالیتهای حق طلبانه یکدیگر، بیانیه داده و در بیشتر مواقع در کارزارها به طور مشترک شرکت می کنند و اگر روشن باشد که در لایه لایه مطالبات و اهدافِ تمامی این جنبشها؛ ارزش های مشترکِ دموکراسی خواهانه و عدالت جویانه نهفته است، پس در آن صورت طبیعی است که با وجود این مطالباتِ مشترک دموکراتیک و حضورِ زمینه های سیاسی برای همگرایی عملی؛ ایجاد اتحاد ها و جبهه های دموکراتیک در بین فعالان و جنبشها در اپوزیسیون مردمی (سوسیالیست ها و تمامی دموکرات های پایبند به جمهوری، دموکراسی، لائسیته و موازین جهانشمولِ حقوق بشر)، یک امر لازم برای پیروزی انقلاب و سازماندهی دموکراتیک در جامعه آینده برای مشارکتِ توده های مردم در تعیین سرنوشت اجتماعی می باشد.

۲۹ اکتوبر ۲۰۱۶